باسمه تعالی

در ابتدای جلسه خانم دکتر ایشانی ضمن عرض سلام و احترام خدمت استادان فرهیخته و حاضرین بیان کردند که بسیار مفتخرم که نوزدهمین کرسی ترویجی با رویکرد عرضه و نقد ایده علمی و با عنوان « **نقد رویکرد پارادایمی در نظریه های توسعه اقتصادی** » توسط جناب آقای دکتر سیدحسین میرجلیلی ارائه می‏گردد.

همانطور که مستحضرید برگزاری کرسی های تخصصی نظریه پردازی، نقد و مناظره مستلزم دستیابی صاحبان کرسی ها به استاندارد های علمی مصوب هیئت حمایت از کرسی های نظریه پردازی، نقد و مناظره است. دستیابی به این استاندارد ها خود نیازمند تمرین و تجربه هم از جانب صاحبان کرسی ها و هم دستگاه های برگزار کننده است. از این رو برگزاری کرسی هایی تحت عنوان کرسی های ترویجی پیش بینی شده است.کرسی ترویجی به آن دسته از کرسی‏های آزاداندیشی مبتنی بر اخلاق و منطق اطلاق میشود که در جهت بسط فرهنگ گفتگو و نقد، با هدف گفتمان سازی فضای عقلانی در مراکز علمی و با رویکرد تبادل و تضارب آرا و افکار برگزار میشود. این کرسی ها اگرچه ممکن است از استاندارد های لازم برای برگزاری کرسی های علمی برخوردار نباشند اما با تبعیت از مقررات تعیین شده توسط کمیته دستگاهی گامی است در جهت نهادینه سازی فرهنگ نظریه پردازی، نقد و مناظره علمی و تمرین تجربه صاحبان اندیشه و نظر برای حضور عالمانه و مقتدرانه در کرسی های تخصصیِ علمی.

ساختار کرسی ترویجی امروز چنان که اشاره شد با رویکرد عرضه و نقد ایده علمی است. ارکان این نوع کرسی عبارتست از یک نفر ارائه دهنده ایده و یا نقد و دونفر ناقد که شخص ارائه دهنده موظف است افزون برپاسخ گویی به انتقادات ناقدین به پرسش های حاضران نیز پاسخ گوید و مدیر موظف به مدیریت پرسش و پاسخ حاضران در جلسه است. ناقدین این جلسه جناب آقای دکتر موسایی و جناب آقای دکتر کتابی هستند. طبق برنامه زمانی آقای دکتر میرجلیلی به مدت 30 الی 40 دقیقه به ارائه ایده خود می‏پردازند و سپس هر یک از ناقدان به نقد و نظر خویش راجع به این ایده می‏پردازند و سپس دکتر میرجلیلی به نقد ناقدان پاسخ می دهند. در اینجا با آرزوی توفیق از ایشان تقاضا دارم ضمن رعایت زمان به ارائه دیدگاههای خود بپردازند.

آقای دکتر میرجلیلی ضمن سلام و تشکر از حضور اساتید و دانشجویان بیان کردند:

تامس كوهن، فيزيكدان، تاريخ دان و فيلسوف علم، به بررسي تحول علم پرداخته است. كتاب "ساختار انقلاب هاي علمي" اول بار در سال 1962 و سپس در سال 1977 با الحاق پي نوشتي به آن ، تجديد چاپ شد. تاكنون بيش از يك ميليون جلد از اين كتاب به نوزده زبان دنيا منتشر شده است.دغدغه اصلي كوهن در كتاب ساختار انقلاب هاي علمي، پيشرفت علم است. تاكيد وي بر ويژگي انقلابي بودن پيشرفت علمي است. انقلاب علمي متضمن رد يك ساختار علمي و جايگزيني آن با ساختار علمي ديگري است. پارادايم، سنگ بناي ساختار علمي كوهن است.پژوهشگران درون يك پارادايم، به كاري مشغولند كه مبتني بر پارادايم حاكم بر جامعه علمي است كه كوهن آن را "علم متعارف" مي نامد. انقلاب علمي، با كنار گذاشتن پارادايم حاكم و پذيرش پارادايم جديد، رخ مي دهد. با بحران و عدم كارايي پارادايم حاكم، كل يكپارچه آن را كنار مي گذارند (انقلاب علمي) و كل يكپارچه ديگري را مي پذيرند.(مفاهيم، قوانين، ابزارها، روش ها و ...)به دنبال انتشار كتاب "ساختار انقلاب هاي علمي"، ابتدا محققان علوم طبيعي و سپس محققان علوم اجتماعي سعي كردند اين رويكرد را به كار ببرند. محققان علوم اقتصادي از جمله محققان اقتصاد توسعه نيز از اين موج فكري تاثير پذيرفتند. كتاب هانت به كاربرد رويكرد پارادايمي در اقتصاد توسعه مي پردازد. شش پارادايم هانت در تحليل نظريه هاي توسعه اقتصادي: مدرنيزاسيون، ساختارگرا، نئوماركسيستي، مائوئيست، نيازهاي اساسي ونئوكلاسيكدر مقدمه كتاب، هانت اصطلاح پارادایم را"چارچوب فکری” تعریف مي کند.فصل آخر کتاب هانت، مقایسه میان شش پارادایم است.  **نقد اول: برداشت غيردقيق از مفهوم پارادايم و انقلاب علمی كوهن در تحليل نظريه هاي توسعه اقتصادي**

بر خلاف آنچه مولفاني مانند هانت از پارادایم كوهن برداشت كرده اند، پارادايم، چهارچوب فکری نیست، بلکه چهارچوب فکری را هم در بر دارد.تعریف هانت از پارادایم، ناقص است. زیرا پارادایم را تنها در ارزش ها، باورها و نظریه ها منحصر کرده است. پارادایم کوهن، مفهوم تخصصی برای تحول علوم طبیعی است و برای اطلاق آن بر حوزه های معرفتی غیر از علوم طبیعی باید با احتیاط پیش رفت.

**نقد دوم: آيا انقلاب علمي و پارادايم ، در اقتصاد وجود دارد؟**

كوتز (2007) اين پرسش را مطرح كرده است كه آیا انقلاب علمی در اقتصاد وجود داشته است؟ در پاسخ مي گويد كه به استثنای انقلاب کینزی دهه 1930 ، هیچ مراحلی از تغییر پارادایم در اقتصاد، مانند علوم طبیعی وجود نداشته است. کوهن تردید داشت که آیا هیچ پارادایمی در علوم اجتماعی وجود دارد یا نه؟ در نظر كوتز، در علوم اجتماعی، پارادایم را می توان نظریه پایه تعریف کرد. در نظر كوتز، تاریخ علم اقتصاد تحت سیطره تنها یک پارادایم بوده است:" نظریه تعادل عمومي" در مکانیزم بازار. انقلاب کینزی بسیاری از ویژگی های انقلاب علمی کوهن را دارد. نظرات کینز برای اقتصاددانان نه تنها یک نقشه جدید بلکه همچنین جهت گیری های اساسی برای ایجاد نقشه،ارایه کرد.

**نقد سوم:آيا پارادایم و انقلاب علمی در نظریه های توسعه اقتصادي وجود دارد؟**

اغلب تحلیل ها در اقتصاد توسعه بر اساس كار کوهن، بر انتقال از مدرنیزاسیون به نظریه وابستگی،متمرکز شده اند. (مانند مقاله فاستر-کارتر، 1976). اما نتیجه این گونه تلاش ها برای کاربرد الگوی کوهن برای تحول علمی ، رضایت بخش نبوده است. دلیل آن این است که تحلیل گران،مفاهیم و ایده های اثرکوهن را نادرست به کاربرده اند.کاربرد نادرست ساختار انقلاب های علمی در توسعه بر دو نوع است:

**اول**، مفاهیم در اثر کوهن به گونه اي به کار برده شده است که کوهن هیچگاه مورد نظرش نبوده است و معنای آن اصطلاحات به فراتر از حدود آن بسط داده شده است.

**دوم**، تحلیل گران، اصطلاحات کوهن را بدون آگاهی کامل از آن، یا بدون جدی گرفتن پیامدهای الگوی کوهن، به کار بردند. علوم اجتماعی در وضعیت ”ماقبل پارادایم“ قرار دارد و با علوم طبیعی تفاوت دارد. علاوه بر هانت، بودن هایمر نيز پارادایم را در سال 1969 در توسعه به کار برد. در نظر هايمر، توسعه در بحران کوهنی است. اجماع حول نظریه مدرنیزاسیون متزلزل شده است و پارادایم دیگری به نام "نظریه وابستگی" ظهور كرده است. فاستر-کارتر ( 1976 ) دو نوع پارادایم در توسعه پیدا می کند: یک پارادایم با انتشار کتاب:"مراحل رشد اقتصادی" روستو(1960) شروع می شود که همان پارادایم مدرنیزاسیون است. پارادایم دیگر ظهور پارادایم نئومارکسیست( نظریه وابستگی )است.طبق نظر کوهن، علامت مرحله "ماقبل پارادایم" در علوم اجتماعی (و از جمله توسعه) این است که هیچ پارادایمی هنوز مسلط نشده است. پارادایم ها همیشه مسلط هستند، در غیر این صورت آنها پارادایم نیستند. در نظر الگوا، اگر نظریه های توسعه را پارادایم بناميم، نتیجه اش آنست که توسعه، رشته ای چند پارادایمی می شود که بر خلاف نظر کوهن است که پارادایم مسلط را مطرح می کند. این کاربرد نادرست مدل کوهن است. از نظر فاستر-كارتر(1976)، كوهن عالم علوم طبيعي است و پارادايم، برگرفته از علوم طبيعي است. بنابراين هر كاربردي از پارادايم در علوم اجتماعي در اصل، مساله دار است.( فاستر-كارتر،1976، ص 168) از جمله مشكلات كاربرد نظريه كوهن در علوم اجتماعي اين است كه كوهن، علوم اجتماعي را به عنوان وضعيت "ماقبل پارادايم" در نظر مي گيرد كه هيچ پارادايم واحدي هنوز برتري كسب نكرده است تا بتوان گفت كه چرخه نرمال بودن و انقلاب حتي شروع شده است. كوهن، ويژگي هاي مرحله "ماقبل پارادايم" را مشخص نكرده است.(فاستر-كارتر،1976،ص 170) بنابراين نظريات توسعه در"ماقبل پارادايم" قرار دارند.

**نقد چهارم: مقايسه ناپذيري پارادايم هاي علمي**

طبق نظر کوهن، پارادایم ها ذاتا قیاس ناپذیر هستند. زيرا پارادايم پيش از انقلاب علمي با پارادايم هاي پس از انقلاب علمي، را نمي توان مقايسه كرد.وقتي انقلاب علمي رخ مي دهد و پارادايمي نوين جايگزين پاردايم پيشين مي شود، با جهاني متفاوت مواجه مي شويم. كوهن اين جهان هاي متفاوت را تحت عنوان قياس ناپذيري پارادايم هاي پيش و پس از انقلاب بيان مي كند. پارادايم ها گرچه كل هاي يكپارچه اند، اما داراي اجزايي همچون نظريه، قوانين، مفاهيم، روش هاي پژوهش، ابزارها و مجموعه اي از گزاره ها هستند. تحول پارادايم ها سبب تحول اجزاي آنها نيز مي شود.سه جنبه مهم مقايسه ناپذيري پارادايم ها، عبارتند از:

**اول،** مقايسه ناپذيري مفاهيم: (به دليل تغيير معنايي)؛ اگر چه واژگان به كار رفته در پارادايم هاي پيش و پس از انقلاب، يكسانند، اما از آنجا كه در دو شبكه زباني متفاوت به كار رفته اند، داراي معاني متفاوت هستند و بنابراين مقايسه ناپذيرند.

**دوم،**مقايسه ناپذيري روش شناختي:هنگامي كه انقلاب علمي رخ مي دهد و پارادايم جديدي جايگزين پارادايم پيشين مي شود، مسايل علم براي پژوهشگران دگرگون مي شود و مسايل پارادايم قديم در پارادايم جديد، اهميت ندارد و ديگر مساله نيست، يا برعكس در پارادايم جديد، مساله مي شود. با اين تغيير در مسايل، روش هاي پژوهش و الگوهاي حل مساله نيز تغيير مي كند.

**سوم،** مقايسه ناپذيري مشاهدات: دانشمندان، پيش و پس از انقلاب علمي، گرچه به يك چيز مي نگرند، اما يك چيز را نمي بينند. مقايسه ناپذیری پارادايم ها دو محدودیت بر فعالیت علمی می گذارد:

**اول،** پارادایم ها جایگزین یکدیگر می شوند، ولي نمي توانيم آنها را با يكديگر مقایسه کنیم .

**دوم،** به دلیل مقایسه ناپذیری، پارادایم ها نمی توانند دستاوردهای پارادایم های ماقبل را جذب کنند. زيرا با پارادایم جدید، اهمیت مسایل، روش و الگوي حل مساله تغيير می كند.

راکس بروخ(1976) و کاهل(1976) مانند هانت، از پارادایم های رقیب و مزایای نسبی یکی بر دیگری صحبت می کنند. مک گوان و اسمیت (1978) نیز دیدگاه های پارادایمی در چند کشور را مقایسه می کنند. قیاس پذیری پارادایم ها طبق نظر کوهن، مشروعیت ندارد، چون آنها همگی مقایسه پارادایم ها رافرض می کنند. كوهن مي گويد وقتی دانشمندان پارادایم قدیم را رد می کنند و عضو پارادایم جدید می شوند، دستخوش تجربه ای مشابه تغییر مذهب می شوند.

**نقد پنجم: آيا از ديدگاه روش شناسان اقتصادي، پارادايم در اقتصاد كاربرد دارد؟**

در نظربلاگ ويژگي متمايز روش شناسي كوهن،مفهوم پارادايم نيست كه همه فكر مي كنند، بلكه انقلاب علمي است. بلاگ مي پرسد: پارادايم هاي حاكم در تاريخ انديشه اقتصادي كدامند؟ پاسخ بلاگ اين است كه علم اقتصاد هيچگاه يك انقلاب عمده نداشته است. الگوي اساسي حداكثر سازي در اقتصاد، هيچگاه جايگزين نشده وجهان بيني اقتصاددانان از قرن هيجدهم تغييري نكرده است.در نظر كوتزعلم اقتصاد، در سراسر تاريخ آن، تحت سيطره تنها يك پارادايم بوده است، يعني "نظريه تعادل عمومي از طريق مكانيزم بازار”. كوتز تنها انقلاب كينزي را تغيير پارادايم و يك "انقلاب علمي" كوهني،مي داند و متعاقبا وي همين را در مورد "انقلاب مارجينال" دهه 1870ادعا مي كند. در نظر بلاگ اگر در علم اقتصاد بخواهيم نمونه اي از انقلاب علمي كوهني نام ببريم، مثال مناسب، انقلاب كينزي است كه واقعا يك تغيير پارادايم بود.بنجامين وارد كه معتقد پروپاقرص روش شناسي كوهن است، ترديد دارد كه انقلاب كينزي، يك انقلاب كوهني است. نظر نهايي بلاگ اين است كه اصطلاح "پاردايم" بايد از نوشتار اقتصادي كنارگذاشته شود.

**3- نتيجه گيري و پيشنهاد**

در وضعيت "ماقبل پارادايم" علوم اجتماعي،"مكتب هاي" رقيب، وجود دارد. مكتب فكري، عبارت است از گروهي از انديشمندان كه داراي ديدگاه ها و اصول مشتركي براي تحليل پديده هاي اقتصادي هستند. در توسعه، يك مكتب ، جايگزين مكتب ديگر مي شود يا رقيب آن در توضيح توسعه و توسعه نيافتگي است. پارادايم هاي مذكور در متون اقتصاد توسعه، در واقع مكاتب فكري در توسعه اقتصادي هستند و براي توضيح توسعه رقيب يكديگرند. عنوان پيشنهادي براي متون اقتصاد توسعه: نظريه هاي اقتصادي توسعه: تحليلي از مكاتب رقيب.

دکتر موسایی ضمن عرض سلام به اساتید و حضار اشاره کردند که ما می‏توانیم پارادایم‏های مسلط داشته باشیم، مثل علوم اجتماعی که پارادایم‏های مختلفی را می‏شود مطرح کرد، ولی در جامعه شناسی 2 پارادایم مسلط است: وبری؛ مارکسی یعنی زیر بنای تحلیل ها یا فرهنگ است یا اقتصاد. این دو پارادایم نسبت به پارادیم‏هایی که قبلا" بوده تسلط بیشتر دارند. در این‏جا هم شاید باید با مسامحه‏ای همین را بتوان گفت که در اقتصاد توسعه پارادایم نئوکلاسیک حداقل الان یک پارادایم مسلط است. وقتی به ادبیات تولید شده در این حوزه نگاه می‏کنیم قابل مقایسه با سایر حوزه‏ها نیست و دانشگاههایی که مفاهیم مختلفی را تدریس می‏کنند، قابل مقایسه با سایر مکاتب نیستند. البته شما هم پذیرفتید آن تعریف کوهن را که بر آن اساس نقد صورت گرفته است در حالی که می شد خیلی ساده تر بگویم. همین نظریه وابستگی که مطرح شد در آمریکای لاتین به‏عنوان یک عکس‏العمل در مقابل مدرنیزاسیون بود که بیانگر وضع و شرایط آن جامعه است. پس این اصل که شما در نظر گرفتید که پارادایم باید مسلط باشد را من قبول دارم ولی لازم است تعریف جدید ارائه شود به خاطر اینکه، معتقدم تا آدام اسمیت خودش یک انقلاب است چون تا قبل از آن تمام غرایز و امیال منفعت‏طلبی انسان نادیده گرفته می‏شد و سرکوب می‏شد ولی اسمیت با رسمیت شناختن این منفعت‏طلبی و زیاده خواهی و حرص توانست یک تحول ایجاد کند. در تحلیل پدیده های اجتماعی که قبل از آن در رابطه با اقتصاد‏، انسان، محیط بحث می‏شد اما نه به عنوان آنجه که هست، بلکه به عنوان آنچه که باید باشد. طبیعت را هم مطالعه می‏کردند تا حالتش را بشناسند، ولی اسمیت واقعیت را دید و این می شود پارادایم مسلط و اقتصاد هنوز هم همین مسلط است و حتی نهادگرایی هم هنوز در آن حدی نیست که بتواند قد علم کند در مقابل این پارادایمی که در اقتصاد وجود دارد.

از طرفی یک اصطلاح را فرمودید: « مقایسه ناپذیری پارادایم ها» از نظر منطقی نمی‏تواند این قیاس باشد بلکه منظور تان تمثیل است، بهترین کلمه شاید قیاس باشد ولی نه قیاس منطقی، بلکه قیاس به معنای تشبیه یا تمثیل مد نظر است. این ‏ها را نمی‏شود مقایسه کرد، بلکه می‏شود به هم تشبیه کرد. چرا نمی‏توان گفت پارادایم تئوری آدام اسمیت نفع طلبی شخصی است و این نفع طلبی شخصی به نفع جمع می انجامد ولی ما می بینیم قبلش شخصی مذمت می‏شده و به نفع جمعی نمی‏انجامیده است.

لذا من فکر می‏کنم این اصطلاح غلط ترجمه شده، البته اگر مقایسه به معنای تفاوت‏ها و تشابه‏ها در دیدن باشد، صحیح است و اینکه اگر مفاهیم را از یک پارادایم بیاوریم در یک پارادایم دیگر و این چیزی بی‏معنا است، درست است .چون هر پارادایم یک سپهر فکری دیگری است. نیز «مقایسه ناپذیری مشاهدات» اینکه شما فرمودید «‏ما همیشه با تئوری به مشاهدات نگاه می‏کنیم» تا اندازه زیادی صحیح است ولی استثنا وجود دارد.(مثلا" علوم اجتماعی در بحث GTاز جزئیات به تئوری می‏رسند)

و شما بهتر است به این پاسخ دهید که چطور اول یک تئوری باید باشد بعد ما نتایج را بگوییم اینکه مثلا" این تئوری در ذهن ما باشد که آب مارا خیس می‏کند بعد آزمایش کنیم ببینیم آیا تئوری ما را خیس می کند یا نه. در حالی‏که براساس نظریه جدید که جای مطالعات کمی را گرفته است همین تئوری GT است (Granded theory )این صحیح نیست.

از طرفی شما گفتید « اقتصاد هیچ وقت با انقلاب علمی پیشرفت نکرده» اقتصادیون همواره به دنبال حفظ وضع موجود بودند ونتوانستند پیش‏بینی کنند حتی آدام اسمیت هم وقتی آمد و چیزی مطرح نکرد این نبود که چیزی را اختراع کرده باشد، نیامد بگوید انسان باید منفعت طلب باشد، بلکه همانطور که گفتیم انسان اینگونه هست. پس انقلاب ها باعث پیشرفت علم وحتی اقتصاد نشده. بلکه اقتصاددانان وضع خودشان را تحلیل کرده‏اند و مشکلاتی را که قبل از آنها بی پاسخ مانده است را بدنبال پاسخ اش بودند. حال سوال این است چطور در علوم طبیعی می شود انقلاب اتفاق بیفتد بااینکه معتقدیم در علوم طبیعی ، علت و معلول تغییر ناپذیر است واز ثبات بیشتری برخودار است وجهان شمول تر است ولی در رابطه با علوم مثل علوم اجتماعی و اقتصاد تغییرات خیلی بیشتر به نظر می‏رسد، باشد چرا اینجا صورت نگرفته است. این کاش اشاره ای به این می کردید که نظر شما چیست؟و اینکه نقد شما عمدتا" مبتنی بود بر نقد دیگران بر این نظرات. ما انتظار داشتیم خودتان هم آن نظرات را نقد کنید و بر اساس نظر خودتان همه این نظرات را نقد کنید. نقد، نقدها را و نیز نقد خودتان بر این کتاب را و بالاخره نکته دیگری که باید عرض کنیم این که متن شما نیاز به انسجام بیشتری دارد و نکته دیگر اینکه خیلی چیزها را این کتاب نادیده گرفته است. مثلا" ، نهادگرایی که شما اشاره کردید در کجای این پارادایم قرار می گیرد یا « نشریه نظم جهانی» که بعد از وابستگی مطرح شد و درعلوم اجتماعی جایگاه خاصی پیدا کرده است در این جا خانم هانت توضیحی برایش نداده است. من تصور می کنم پارادایم در علوم اجتماعی متفاوت است و تعریفش هم عبارت است از مجموعه از مفروضات است که ما آن را می‏پذیریم و بعد تغییر‏ها را در درون تئوری تحلیل می کنیم.

مثلا"اگر کسی بخواهد یک تئوری در مورد عقب ماندگی ایران ارائه کند نمی‏تواند حاکمیت یک دوره منحوس قاجار را فراموش کند، چرا که باید توجه کند در یکصد و اندی سال گروهی بر ‏این کشور حاکم بودند که نمی‏دانستند فرق اروپا با آمریکا چیست و مظفرالدین شاه سوال می کند:«آیا لندن جزئی از انگلیس است یا انگلیس جزئی از لندن است؟»

این سطح فکرشان که مجموعه ای از افراد ایلی و قبیله ای که برای غارتگری برکشور حاکم شده بودند را نمی توانستیم نادیده بگیریم در مهم‏ترین برحه تاریخی این کشور. ما باید با توجه به این کشور تئوری‏مان را ارائه کنیم، اینکه مردمی داریم مسلمان ما مردمی داریم که یک سری عقاید از قبل داشتند که با اسلام ترکیب شده و به مرور رنگهای مختلف پیدا کرده و تئوری خاص خود را لازم دارد هیچ تئوری پاسخ گوی وضع ایران نیست، نه تئوری وابستگی و نه شاید از نهادگرایی (که به تعریف من مکتب نیست بلکه پارادایم است) بتوان کمک گرفت.

دکتر میر‏جلیلی ضمن تشکر، از نقدهای دکتر موسایی به چند نکته اشاره کردند‏: وقتی ما یک اصطلاحی را در علوم بکار می بریم و آن اصطلاح یک واضعی دارد. اولین بار کوهن این اصطلاح را بکار برد و توضیح هم داد که معنایش چیست. در فارسی انواع ترجمه‏ها برای این کلمه هست و‏لی هنوز هیچ کلمه‏ای که بتواند همه ابعاد این را برساندی نیامده است به همین جهت بهترین راه این است که همین کلمه را به کار ببریم . لذا وقتی اصطلاحی وضع می‏شود توسط فردی و دیگران می آیند و از آن استفاده می کنند. طبعا" باید ملتزم باشند به آن گفته . این مطالب فقط در مورد کتاب خانم هانت نیست بلکه، در مورد کتاب‏های توسعه یا متون توسعه است که از این رویکرد استفاده می‏کنند و مصداقش این است که ما با آن سروکار داریم . اگر بخواهند اصطلاح کوهن را بکار ببرند او منظورش این است که به قول مارکس که می‏گفت من مارکس هستم ولی مارکسیسم نیست، این حرفها را من نگفتم‏، من چیزهای دیگری گفتم؛ من تصور می‏کنم اگر خود کوهن بیاید تعجب می کند! بنابراین اگر من یا دیگران نقدی کرده‏ایم مبنا این بوده که اگر کلمه را به کار می برید ، همانی را مورد نظر واضع بود‏، بگویید. در مورد قیاس‏ناپذیری هم باید بگویم اصطلاحی که کوهن بکار می‏برد اصطلاحی است به نام incommensurable یعنی چیزی را با چیزی قیاس کنیم. مثل آنچه اشاره کردید در تت در اهل سنت قیاس هست که نقد شیعه قبول ندارد. از طرفی در ارزیابی‏های انتقادی‏ام روند همین است، یعنی اگر چیزی را نیاوردم یعنی قبول نداشتم و اگر آورده‏ام یعنی قبول داشته‏ام. من در نقد دیدگاههای غرب از خودشان می‏آورم؛ چون اگر از خود بیاورم مقبولیتش زیاد نیست، ولی وقتی خودشان بگویند مقبولیت بیشتری دارد. در کتاب مکتب‏ها که همه مکاتب را آورده‏ام و همه را هم نقد کرده‏ام هرچه خودشان نقد کرده‏اند آورده‏ام. در مورد نظریه و مشاهد بحث خیلی جدی است در فلسفه علم که آیا مشاهده همین طوری امکان پذیر است. مشاهده با دیدن فرق دارد . مشاهده یعنی من می خواهم بین دو متغیر رابطه برقرار کنم. مثلا" تورم وحجم پول " تلویزیون خبری پخش می‏کند‏، دو نفر آن را مشاهده می‏کنند هر یک با دو دیدگاه مختلف که هر یک از آن خبر یک تفسیر متفاوت دارند.

آن چیزی که در علم به آن مشاهده می‏گوییم مسبوق به تئوری است چرا همه برای تحلیل تورم می گوییم نقدینگی این یعنی مشاهده مسبوق به تئوری است. یعنی چرا از بین این همه عامل موثربر تورم اشاره به نقدینگی می‏شود؟ و لذا می‎گویند: « مشاهده مسبوق به نظریه است»

اگر بخواهیم بدون مسبوق به نظریه، مشاهده انجام شود، اصلا مدل نمی شد مدل یعنی از بین این همه متغیری که وجود دارد، یکی را در نظر بگیریم.نظریه است که مشاهده راشکل می دهد و این سوال مطرح است آیا مشاهده علمی بدون نظریه امکان پذیر است؟ برخی فلاسفه علم معتقدند استقرا یک افسانه است و استقراء تام امکان پذیر نیست. استقراء ناقص جمعیت ندارد.

دکتر موسایی به این گفته اعتراض کردند و گفتند پس همه علوم به این ترتیب حجیت ندارد.

اینکه تئوری مقدم بر مشاهده است چطور ممکن است من یک آب را چند بار می خورم و متوجه می شوم آن حال من را خوب می کند، این چیست؟ مثلا" 500 نفر این آب را ‏خورده‏اند و متوجه شده‏اند برای دیابت خوب است شما در علوم جدید حجیت استقرا ناقص را منکر می شوید ؛ کار علوم تجربی تمام است ما هیچ چیزی در علوم تجربی نداریم که بر اساس استقرا تام باشد. چون ما استقرا تام نداریم، دلایل دیگری وجود دارد که این استقرار را برای ما دارای حجیت می کند و به قول ابن سینا وقتی شما چیزی را از درون تان آزمایش کردید که متوجه شدید برای دیابت خوب است کم کم به جایی می رسید که می گویند این آب این اثر را دارد.

این انقلابی در علوم جدید است. مشاهدات تکرار شونده نشان می دهد که رابطه علت و معلول برقرار می‏شود. لذا نمی شود حجیت این استقرار را به طور کامل زیر سوال برد، چرا که کل علوم تجربی دچار مشکل می شود.

در پاسخ به سوال دیگر دکتر موسایی، دکتر میرجلیلی عنوان کردند علوم طبیعی با اشیاء سرکار دارد و آن دینامیکی که بران حاکم است، ولی در علوم اجتماعی با انسان سرکار دارد و اینکه بگوییم یک چیزی می‏آید و ناگهان همه چیز را می‏زند کنار اشتباه است و در علوم انسانی واجتماعی بیشترگفتمان وجود دارد.

آقای دکتر کتابی به عنوان ناقد دوم ضمن عرض سلام بیان کردند که؛ موضوعی که امروز مورد بحث ماست یک موضوع بین رشته ای است و ارتباط تنگاتنگی با فلسفه علم دارد. لذا جای آن داشت که متخصص فلسفه علم در بین ما حضور داشت. بحث بعدی ما در مورد پارادایم است . ما این کلمه را به راحتی استفاده می کنیم ولی آیا برای همه این مفهوم، مشخص و معلوم است. چرا ما برای این کلمه ، یک معادلی بکار نمی بریم. آقای میرجلیلی گفتند که معادلی وجود ندارد، ولی اگر ما معادلی برای آن نداریم و یاتوضیح دقیقی ندهیم، شنونده نمی‏داند منظور ما چیست؟ آیا مرزهای بین پارادایم با مکتب با الگو با رهیافت مشخص است؟ و این باعث خلط مباحث می شود.

توصیه من این است معادل آن را بکار ببریم. پارادایم واژه‏ای نیست مثل کنترل که حتی مردم کوچه و بازار هم معنی آن را می فهمد و فرهنگستان زبان نیازی ندارد، معادل برای آن پیدا کند. در واژه پارادایم هم خود اهل علم در باره اش مناقشه دارند. من با دکتر عاصی از زبانشناسی مشهور و.. ) در این رابطه مشورت کردم ایشان معادل «منظومه فکری را مطرح کردند. که به نظر من نزدیک است اگرچه بطور کامل منظور پارادایم را نمی رساند. الان دکتر موسایی از آن به «سپهر فکری» و دکتر میرجلیلی به چارچوب فکری اشاره کردند.

باز این ها بهتر از مفهوم پارادایم آن را نشان می دهد. من خودم « نظام اندیشه ورزی» را می‏ پسندم. دکتر نعمت الله فاضلی « انگاره » را پیشنهاد کردند. اگر برای این لغت ، معادلی هم نمی خواهید بکار ببرید، لااقل در ابتدای این مقاله یک توضیح کافی بدهید که منظور تان از پارادایم چیست؟

اینکه پارادایم باید این خصوصیات و این ویژگی‏ها را داشته باشد من سایر عرایض خود را به صورت مکتوب به ایشان ارایه می کنم و به دلیل بیماری این مدتی که داشتم عذرخواهی می کنم.

ضمن اینکه باید اشاره کنم نقد فقط عیب جویی کردن نیست، مچ گیری کردن نیست وباید به محاسن کار ایشان هم اشاره کرد.

از طرفی ظهور مارکسیسم و مکاتب سوسیالیست در مقابل سرمایه داری آیا یک نوع انقلاب علمی نیست.؟

به نظر من یک سپر فکری جدید است و این خصوصیات قیاس ناپذیری را هم دارد که می‏توان استدلال یک مارکسیسم را با یک طرفدار سرمایه داری مقایسه کرد..

اگرچه مارکس از برخی از اندیشه‏های مکاتب سرمایه داری استفاده کرده است، ولی به هرحال این ظهور مارکسیسم و سوسیالیسم و پیدایش اتحاد جماهیر شوروی در سطح جهان چه واقعه عظیمی ایجادکرده است.

همچنین باید بگویم در زمینه اقتصاد و فلسفه علم کتابی هست به نام

Economics and the phylosophy of scince

نوشته Redman از انتشارات آکسفور که مراجعه به این کتاب را برای تکمیل کارشان توصیه می کنم.

نکته دیگر اینکه در صفحه 94 ، پاراگراف ؛ ارجاع درون متنی وجود دارد که در منابع آن را ندیدم و چند مورد شبیه آن. آخرین نکته که باید اشاره کنم به محدود بودن و مجمل بودن نتیجه‏گیری است. انتظار از یک چنین موضوعی، نتیجه گیری مفصل‏تری بود. ولی در کل باید بگویم بعد مدتها مقاله ای خواندم که عصبی نشدم چرا انسجام کافی داشت و نظام مند بود و من با توجه به مقایسه لیکرت، امتیاز بسیار خوب قایل هستم.

دکتر میرجلیلی ضمن تشکر از دکتر کتابی عنوان کردند در مورد کلمه پارادایم باید بگویم که بعد از انتشار کتاب کوهن که یک میلیون بار منتشر شد، مقالات زیادی در تایید و رد آن کتاب نوشته شد. در یکی از این مقالات 20 تعریف از پارادایم عنوان شده است، ولی در نهایت باید تعریفی لحاظ شود که خود کوهن به آن توجه داشته است. حسن کتاب خانم هانت این است که بسیار خوب دسته بندی کرده است و مطالب خیلی موجز بیان شده است واز طرفی دیدگاه نئومارکسیستی را با شجاعت توضیح داده است. در مورد redman باید بگویم این کتاب را من در مقاله دیگری استفاده کرده‏ام ولی در این مقاله مورد استفاده نداشت.اما اینکه نتیجه‏گیری باید مفصل‏تر باشد را می‏پذیریم و نکته دیگری که می خواهم به آن بپردازم این است که این پارادایم در علوم مختلف بکار رفته و پیام این کرسی است که در کاربرد آن باید همه احتیاط بکار برد.

مثل اینکه ما در ایران به همه چیز می گوییم همایش در حالی‏که در تمام دنیا سمینار همان همایش است و با موارد مشابه فرق دارد.

در پاسخ به نقد دیگر دکتر کتابی باید اشاره کنم سوسیالیسم نقد بنیادین به سرمایه‏داری بود؛ اما تغییر پارادایم نبود به خاطر اینکه وقتی پارادایم عوض می‏شود رویکرد به آن علم عوض می‏شود. اگر می‏گوییم انقلاب کنز یک انقلاب بود، دلیل این است که آمد ایراد گرفت و منتقد بود باید دخالت دولت وجود داشته باشد...به نظر من سوسیالیسم را نمی‏شود تغییر پارادایم گرفت چون مثل این است که بگوییم اقتصاد اسلامی تغییر پارادایم از اقتصاد متعارف است( چون چنین چیزی نیست) تحول اقتصاد متعارف است که می‏تواند پارادایم ایجاد کند، مثلا از پارادایم کلاسیک به پارادایم نئوکلاسیک، از پارادایم کلاسیک به پارادایم کنزی امکان‏پذیر است.

در پایان پس چند پرسش و پاسخ از سوی حاضرین در جلسه، خانم دکتر ایشانی به عنوان مدیر جلسه پس از جمع بندی نهایی بحث ، اشاره ای کوتاه به انتقادات ناقدین و پاسخ دکتر میرجلیلی داشتند و سپس ختم جلسه را اعلام نمودند.